

دکتر رجائی

« همساله از طرف انجمن فرهنگ ایران باستان در اردیبهشتماه هفتمای بهنام «هفته ایران باستان» برگزار و درباره موضوعی خاص سخن گفته میشود. شرح حاضر متن سخنرانی اینجانب است که به دعوت انجمن مزبور در اردیبهشتماه ۱۷ در سالار موزه ایران باستان ایراد شده است ».

## نقش آداب و رسوم عامه در حل مشکلات ادبی

اسکدار - دلو آمیا

مطالعه در آداب و رسوم اقوام مختلف و گردآوری و سنجش آنها یک نوع تفنن نیست بلکه تحقیقی ارزنده و علمی است در شناخت زمینه بسیط فکری و ذوقی اقوام مختلف که گاه به مدد آن می توان خطسیر زبان یا آئین و بطور کلی تمدنی را بدست آورد.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از این پژوهشها جامعه شناسان، باستان شناسان و مورخان بیشتر سود می برند اما ادیبان نیز بی بهره نیستند و سخن امروز من بنده در باره این بهره مندی است و بنا بر این باید آنرا حاشیه ای بر متن کنفرانس دانست و نوعی سپاسگزاری از زحمات استادان محترمی که آداب و رسوم عامه را از پیش از اسلام تا کنون از دیدگاههای مختلف بررسی و گردآوری می فرمایند و افرادی نظیر اینجانب از آن بررسی ها در حل مشکلات متون فارسی سود می جویند.

بعنوان مقدمه بحث باید عرض کند که پس از اتمام و انتشار کتاب لهجه بخارائی

اینجانب به فکر افتاد که تشکیلات دربار امیر بخارا را که بعد از ۱۹۱۷ میلادی

بالمتره منسوخ شده و موضوعاً منتفی است و آداب و رسوم مردم بخارا را که رسوخ نوع جدیدی از تمدن، دگرگونی‌هایی در آن پدید آورده است بنگارد و تا حد مقدور از تصاریف روزگار در امان بدارد و ضمن این کار بود که به گشودن چند مشکل ادبی که ظاهراً تا امروز حل نشده است به زعم خود دست یافت که از آن جمله یکی کلمه «اسکدار» است .

این کلمه را بیهقی مکرر و به صورت گوناگون بکار برده و معنی آن خواه از نظر ریشه لغوی و خواه از نظر چگونگی، خاصه با صفت «حلقه برافکنده و بر در زده» درست معلوم نبود .

برای روشن شدن مطلب بهتر است نخست چند شاهد از تاریخ بیهقی آورده شود :

الف - «نامه‌ها رفت به اسکدار به جبهه ولایات که به راه رسول بود تا وی را استقبال به سزا کنند و سخت نیکو بدارند چنانکه به خشنودی رود» ۱ .  
 ب - «مسعدی را گفته آمد تا هم اکنون معیا نامه‌ای نویسد با قاصدی از آن خویش و یکی به اسکدار که آنچه پیش از این نوشته شده بود باطل بوده است» ۲ .

ج - «شب اسکدار هرات رسید که خواجه احمد بن حسن پس از حرکت رایت عالی به یک هفته گذشته شد» ۳ .

د - پس از آن نماز دیگری پیش امیر نشسته بودم که اسکدار خوارزم



را به دیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بر در زده دیوانبان دانسته بود که هر اسکداری که چنان رسد سخت مهم باشد آن را بیاورد و بستدم و بگشادم. نامه صاحب برید بود برادر ابوالفتح حاتمی به امیر دادم بستد و بخواند و نیک از جای بشد دانستم که مهمتی افتاده است»<sup>۱</sup>.

— «و بر راه بلخ اسکدار نشانده بودند و دل در این اخبار بسته و هرروز اسکدار می رسید تا چاشتگاه اسکداری رسید حلقه برافکنده و بر در زده»<sup>۲</sup>.

— «من نامه نیشتم و وی آن را به خط خویش استوار کرد و خریطه کردند در اسکدار گوزکانان نهادند و حلقه برافکنند و بر در زدند و گیل کردند»<sup>۳</sup>.

و — «سواری در رسید از سوارانی که به راه غور ایستانیده بودند و اسکداری داشت حلقه ها برافکنده و بر در زده به خط ابوالفتح حاتمی نایب برسد هرات استادم آنرا بستد و بگشاد یک خریطه هم بر در زده و از نامه فصلی دو بخواند و از حال بشد. پس نامه در نوشت و گفت تا در خریطه کردند و مهر اسکدار نهادند»<sup>۴</sup>.

این کلمه به صورت اسکدار در دیوان منوچهری نیز هست در قصیده‌ای به

مطلع: بر لشکر زمستان نوروز نامدار کردست رای تاختن و قصد کارزار

تا آنجا که می گوید:

نوروز پیش از آنکه سرایرده زد بدر با تعبستان باغ و عروسان مرغزار  
این جشن فرخ سده را چون طلايگان از پیش خویشان بفرستاد کامکار  
گستا برو بنزد زمستان به تاختن صحرا همی آورد و بیابان همی گذار

چون اندرو رسی به شب تیره سیاه زود آتشی بلند برافروز روز وار  
این عزم و جنبش و نیت من که کرده ام نزد شهشه ملکان بر به اسکدار  
از من خدایگان همه شرق و غرب را در ساعت این خیر بگذار ای خیر گزار  
از عنصری نیز بیتی در لغت نامه دهخدا نقل شده است که در آن اسکدار  
آمده اما آن بیت که ذیلاً آورده می شود در دیوان های چاپی عنصری به نظر  
اینجانب نرسید .

تو گوئی که زاسرار ایشان همی فرستد بدو آفتاب اسکدار  
اگر مطالبی را که عموم کتب لغت درباره « اسکدار » نوشته اند و غالباً  
رونویسی کتب ماقبل است بررسی و دسته بندی کنیم سه معنی بدست می آید :  
اول - پیک سواری که در هر منزل اسب و توشه راه برای او آماده باشد و  
او با اسبان تازه نفس پیام یا نامه خود را به مقصد برساند .  
دوم - پیک های متعددی که در مسافت معین آماده باشند و هر پیک به محض  
وصول نامه هارا به دیگری دهد و این یکی بی درنگ حرکت کند و بدان دیگر رساند  
تا مقصد... و این پیکان ممکن است سوار یا پیاده باشند .  
سوم - خریطه و کیسه ای که مکتوب را در آن نهند .  
خوارزمی در مفاتیح العلوم می نویسد که اسکدار فارسی است به معنی

۱- دیوان منوچهری مصحح دبیرسیاقی ص ۳۱، چاپ دوم تیرماه ۱۳۳۸

۲- لغت فرس اسدی - جهانگیری - رشیدی - شرفنامه منیری - غیث اللغات - سروری .

۳- حاشیه فرهنگ اسدی نخجوانی - برهان قاطع - صحاح القرس .

۴- «خریطه الفیج یضع فیها الکتب» السامی فی الاسامی - برهان - سروری .

۵- مفاتیح العلوم ص ۴۱ «الاسکدار لفظة فارسیة و تفسیرہ از کوداری ای من این تمک  
و هو مدرج یکتب فیہ عدد الخرائط و الکتب الواردة و النافذہ و اسامی اربابها» .



«از کوداری» یعنی از کجا گرفته‌ای؟ و آن مدرجی است که در آن عدد خرائط و کتب وارده و نام‌های صاحبان آنها نوشته می‌شود<sup>۱</sup>.

مرحومان ادیب پیشاوری مصحح تاریخ بیهقی<sup>۲</sup> و دهخدا<sup>۳</sup> احتمال داده‌اند که اصل این کلمه «اسب‌گذار» است.

آقای دکتر فیاض مصحح دیگر تاریخ بیهقی نوشته‌اند که: اسکدار در تاریخ بیهقی گاه به معنی برید چاپاری و گاه به معنی خریطه حاوی نامه‌های او استعمال شده است و اختلاف دوم معنی از باب حقیقت و مجاز است؛ و در باره «حلقه برافکنده» و «بر در زده» می‌نویسند: می‌توان احتمال داد که «حلقه برافکنده» به معنی حلقه‌دار است و «بر در زده» هم گویا به معنی مهر بر در زده است. خلاصه آن که خریطه نامه حلقه کشیده و مهر و موم شده بوده است برای اهتمام بآن<sup>۴</sup>.

مرحوم ملك الشعراء بهار در جلد دوم سبک‌شناسی<sup>۵</sup> درباره «حلقه برافکندن» و «بر در زدن» می‌نویسند: «در این اصطلاح اهل تحقیق حیرانند. آنچه مسلم است این است که هر جا مرادش رسیدن نامه‌های مهم و عمده دولتی است این اصطلاح را بیان می‌کند... و شك نیست که حلقه برافکنده و بر در زده صفت خریطه و نامه‌هاست نه صفت مأمور اسکدار چنان که بعضی گمان کرده‌اند» و بعد در ذیل صفحه می‌نویسند که: «از حلقه مراد حلقه فلزین یا چرمی بوده است که بر خریطه

۱- لغت‌نامه دهخدا ص ۲۳۵۰.

۲- تاریخ بیهقی مصحح ادیب ص ۳۲۲.

۳- لغت‌نامه دهخدا ص ۲۳۵۰.

۴ و ۵- تاریخ بیهقی مصحح دکتر غنی و دکتر فیاض ذیل ص ۲۹۵ و ص ۳۱۹.

۶- سبک‌شناسی، جلد دوم ص ۸۱.

يك يا چندتا افکنده و سپس روی آن را برچسب می‌زده‌اند و کلمه «بر در» گویا مصحف «پروز» است یعنی حاشیه و سجاف که همان سرچسب باشد که بر خریطه می‌زده‌اند یا بر طومارها و یا بر هردو. یعنی هرگاه نامه‌های مهم و عمده می‌خواستند به پست بدهند آنها را در کیسه چرمین نهاده و گرد هر طومار حلقه افکنده و روی حلقه را به‌طور عمودی پروز (حاشیه نازک کاغذ) می‌چسبانده‌اند و مهر می‌زده‌اند و باز بر خود خریطه هم حلقه افکنده و روی آن را پروز زده و مهر می‌کردند.

با يك بررسی اجمالی روشن می‌شود که در پنج عبارت از شش عبارت بیهقی که بعنوان شاهد آورده شد «اسکدار» را نمی‌توان اسب‌گذار و قاصد و خلاصه انسان دانست. اسکدار شیء است و تاشیء نباشد. درباره آن نمی‌توان نوشت: «اسکدار خوارزم را به دیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بر در زده... آن را بیاورد و بستم و بگشادم نامه صاحب برید بود» چه شیئی است که می‌توان آن را ستاند و گشاد.

### رتال جامع علوم انسانی

همچنین آنجا که می‌نویسد: «من نامه بستم... و خریطه کردند در اسکدار گوزگانان نهادند و حلقه برافکنده و بر در زدند و گیل کردند.» باز معلوم است که نامه را خریطه کرده‌اند یعنی در کیسه و لفاف نهاده‌اند و آنرا «در اسکدار گوزگانان»، پس اسکدار باید معنی ظرفیت افاده کند تا بتوان در آن چیزی نهاد جای دیگر به‌وضوح اسکدار از انسان حامل آن جدا ذکر شده است: «سواری در رسید از سوارانی که به‌راه غور ایستانیده بودند و اسکداری داشت حلقه‌ها برافکنده و بر در زده... استادم آن را بستد و بگشاد يك خریطه هم بر در زده...»



پس در چند چیز تردیدی باقی نمی ماند :

اول اینکه : اسکدار شیئی است و اگر در موردی این کلمه بر حامل شیئی نیز اطلاق شده از باب مجاز است .

دوم اینکه : نامه های مهم را در خریطه می کرده اند و خریطه را در اسکدار می نهاده اند و در این صورت هم خریطه بر در زده بوده و هم اسکدار .

سوم اینکه : بر اسکدارهای محتوی اخبار مهم یا محرمانه حلقه می افکنده و درش را مهر می کرده اند .

نکته جالب این است که چنین چیزی با همه این صفات در دستگاه عریضه بری امیر بخارا به اسم «عریضه چوب» وجود داشته و تا پنجاه سال پیش بکار می رفته است. عریضه چوب عبارت است از چوبی به طول تقریباً ۴۰ سانتی متر که يك سر آن از سر دیگرش ضخیم تر و پهن تر است. در طول چوب يك فرورفتگی به عرض ۶-۵ سانتی متر تعبیه شده است که گروی آن را قطعه چوب دیگری متناسب با شکل فرورفتگی می پوشاند و این چوب نقش مهم آنرا ایفا می کند و می توان آنرا به جلو و عقب حرکت داد مانند قلمدانی که درش از بالا باز و بسته شود . گزارش های محرمانه و احکام عزل و نصب و مطالب مهم دیگر را لوله کرده در فرورفتگی وسط چوب قرار می دهند و گاه برای مزید اطمینان آنها یا بعضی از آنها را در کیسه كوچك دیگری دوخته سر کیسه را مهر و موم می کنند و بعد این کیسه كوچك را در فرورفتگی وسط چوب می نهند و در کشوی آنرا جا می اندازند. بعد آن را در کیسه ای که به شکل غلافی از پوست یا پارچه است می نهند و سرش را می دوزند و نام و عنوان گیرنده را بر کاغذی می نویسند و بر سر لفاف

می چسباند .

آن گاه حلقه‌هایی برنجین را که مناسب با قطر تمام آن چوب تهیه شده‌است از طرف باریک‌تر به طرف قطورتر چوب می‌رانند تا حلقه‌ها در جعبه را با فشار محکم نگاه دارد . قبل از رد کردن حلقه‌ها در زیر آنها چند رشته نخ در طول چوب قرار می‌دهند و وقتی آخرین حلقه بجای خود محکم شد سر نخ‌ها را بهم می‌بندند و بر روی در عریضه چوب مهر و موم می‌کنند بطوری که خارج شدن حلقه بی شکسته شدن مهر و موم ممکن نمی‌باشد و به این طریق می‌توانند دست نخوردگی آن را مورد مذاقه قرار دهند .

این عریضه چوب یا به اصطلاح بیهقی «اسکدار» به پیک داده می‌شود تا سالم به مقصد برساند .

پس بنا بر شرحی که گذشت کلمه اسکدار از نظر لغوی باید مرکب باشد از «اسک» بمعنی قاصد و پیک چنانکه در کتب لغت آورده‌اند<sup>۱</sup> بعلاوه «دار» که بمعنی چوب است<sup>۲</sup> و مجموعاً «اسکدار» بمعنی چوب مخصوص پیک می‌شود و به عبارت تازه‌تر عریضه چوب .

اما «بر در زده» باید بمعنی مهر و موم کرده باشد و این استنباط را از «سیم زده» و «زر زده» داریم که بمعنی سیم یا زر مسکوک است یعنی سیم یا زر که نام و عنوان کسی بر آن نقش شده باشد.

۱- برهان قاطع مصحح دکتر معین ص ۱۳۳ و برهان جامع

۲- مانند داربست بمعنی چوب‌بست و داربام بمعنی تیر سقف و داربوی بمعنی چوب عود

جلد دوم فرهنگ فارسی دکتر معین ص ۱۴۸۱



اکنون بار دیگر یکی از عبارات بیهقی را در مسأله مورد بحث مرور می‌کنیم بی‌آنکه ابهامی در آن بیابیم «پس از آن نماز دیگری پیش امیر نشسته بودم که اسکدار خوارزم را به دیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بر درزده. دیوان بان دانسته بود که هر اسکداری که چنان رسد سخت مهم باشد آن را بیاورد و بستدم و بگشادم نامه صاحب برید بود برادر ابوالفتح حاتمی، به امیر دادم بستد و بخواند».

سود دیگری که این جانب را از آداب و رسوم عوام خراسان حاصل شد حل مشکلی دیگر از تاریخ بیهقی و امکان تصحیح عبارت آن است.

در تاریخ بیهقی می‌بینیم که ابوسهل زوزنی عارض در باب التوتاش خوارزمشاه تخریبی می‌کند تا آنجا که سلطان مسعود غزنوی محرمانه به خط خویش ملطفه‌ای به قائد منجوق مهتر لشکر کجالت و از هواداران خود که مقیم دربار خوارزمشاه است می‌نویسد *قال اورا به ابواند اخشن* خوارزمشاه تخریب می‌کند. این راز پنهان نمی‌ماند شاه به عبدوس می‌گوید و عبدوس در عالم مستی به ابوالفتح حاتمی و ابوالفتح حاتمی به سفیر خوارزمشاه در دربار مسعود که نامش ابومحمد سعدی است اظهار می‌کند و چیزی نیکو می‌ستاند.

سفیر فوراً مطلب را به دربار خوارزم می‌رساند در نتیجه خوارزمشاه و وزیرش احمد عبدالصمد تدبیری می‌کنند و قائد منجوق را که پای از گلیم خویش فراتر نهاده است پیش از آن که بتواند زبانی برساند با تحقیر و استخفافی تمام می‌کشند و ملطفه‌ای را که به خط شاه بوده است از دیرقائد می‌ستانند و به این-

ترتیب آبروی سلطان مسعود به خطر می افتد، بعلاوه بیم عصیان خوارزمشاه او را پریشان خاطر می دارد. سرانجام برای مصلحت وقت مسعدی سفیر خوارزمشاه را وامی دارند که قاصدی نزد خوارزمشاه بفرستد و جداگانه با اسکدار هم نامه بنویسد که آنچه قبلاً در این باب نوشته بر اثر دو بهم زنی ابوالفتح حاتمی بوده و حقیقت نداشته است و در نتیجه ابوالفتح مجازات کافی شده است و واقعاً هم شاه ابوالفتح را پانصد چوب می زند و منصب اشراف بلخ را از او باز می ستاند.

ناگفته پیداست که این رفع و رجوع ها و رفوگری ها در برابر ملطفه ای که به خط خود سلطان مسعود است درباره برگشتاری و نابودی خوارزمشاه، اثری نمی تواند داشته باشد و خوارزمشاه و وزیر خردمندش احمد عبدالصمد هوشیارتر و کار دیده تر از آنند که با چنین تظاهرات سطحی قریب بخورند. در این جاست که خواجه یعنی وزیر سلطان مسعود که این کارها بی اطلاع او انجام گرفته است با بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت در خلوت سخن می گوید و از این خامکاری و عواقب آن اظهار نگرانی می کند و مشکل عبارتی نیز در همین جاست: «چون مسعدی برفت خواجه با من خالی کرد و گفت دیدی که چه کردند؟ که عالمی را بشورانیدند و آن آلتوتناش است نه دیو سبا و چون احمد عبدالصمدی با وی این خبر کی روا شود آلتوتناش رفت از دست»<sup>۱</sup>.

اکنون باید دید «دیوسبا» یعنی چه و مقایسه آلتوتناش با او و برتر شمردن

آلتوتناش چه مبنائی دارد و اگر دیو سبا نیست پس چیست؟



در تاریخ بیهقی مصحح ادیب پیشاوری «دیو سیاه» است که باز از این تفضیل و انکار معنی محصلی بدست نمی آید. آقای دکتر فیاض در ذیل ص ۳۱۹ تاریخ بیهقی مصحح خودشان نوشته اند: کذا در سه نسخه (یعنی دیو سیا) در یب: «دیو سیاه» و هیچ یک معلوم نیست شاید «دیوپا» باشد به معنی عنکبوت یا «زیره سیا» باشد به معنی آتش زیره، به احتمال آن که چنین کلمه ای را در آن وقت به عنوان مثال تحقیر استعمال می کردند به هر حال محل تأمل است.

برای حل این مشکل می توان از تداول عوام خراسان کمک گرفت. در عرف اینان مثل اعلائی بی دفاعی و عجز و تسلیم «دول آسیا» است و دول مصحف دلو است.

دلو آسیا مخزن سر باز دوزخه ای شکلی است که قاعده آن به طرف بالاست و رأسش که بسیار تنگ می شود رو به پایین و محاذی سوراخ قطب آسیا قرار دارد و از آن جا است که با آلتی که تعبیه کرده اند با هر لرزشی چند دان به وسط دو سنگ می ریزد و آرد می شود. هر کس بخواهد غله خود را آرد کند آن را در دلو آسیا خالی می کند. بنا بر این دلو آسیا مظهر تسلیم محض و بی دفاعی مطلق است تا آنجا که کودکی یا پیرزنی هم می تواند بار خود را بر او تحمیل و در آن خالی کند بی آن که دلو آسیا درک و دریافت و مقاومت و عکس العملی بتواند از خود نشان بدهد.

در مجادلات عوام خراسان وقتی کسی دیگری را بر گزافه تهدید می کند که

چنین و چنان خواهد کرد می گویند مگر «دلِ آسیایه»؟! یعنی مگر دلو آسیاست که تو هر کار بخواهی بتوانی کرد و طرف تسلیم محض باشد و عکس‌العقلی نشان ندهد؟!!

با توجه به آنچه گذشت به نظر این جانب عبارت بیهقی «نه دیوسبا نه دیوسیا» نه دیوپا و نه زیره باست»، صحیح آن «دلو آسیا» است و عبارت متن را باید بدین صورت اصلاح کرد: «و آن آلتوتناش است نه دلو آسیا و چون احمد عبدالصمدی با وی این خبر کی روا شود . آلتوتناش رفت از دست» .



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی